

۱- نیروی ویرانگر*: زمینه تازه‌ای برای

پژوهش

اقتصاد سیاسی، از هنگام پیدایش، به تحلیل روند تولید ارزشها و مبادله آنها میان افراد یا گروه‌های اجتماعی در مقیاس ملی یا بین‌المللی پرداخته است. به گفته ژان باتیست سسی (Jean Baptiste Say)، اقتصاد سیاسی باید به «علمی محدود شود که به بررسی ثروت» و نیز «روشهایی که بر پایه آنها ثروت تولید، توزیع و مصرف می‌شود، می‌پردازد.» (سی، ۱۹۶۴ [۱۸۲۱]، ص xv) از این رو، موضوع اصلی اقتصاد سیاسی نیروی سازنده یا نیروی مولد (creative power) انسانهاست. اما درباره نیروی ویرانگر انسانها چه باید گفت؟ این مسئله کمتر از مسئله اصلی و سنتی اقتصاد سیاسی اهمیت ندارد زیرا نبود کردن از ساختن و پدید آوردن بسی آسانتر است. در واقع نیروی ما برای ویران کردن چند صد یا هزار بار بیش از آن است که می‌توانیم ایجاد کنیم. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، سازندگی یک دانش آموز عادی فارغ‌التحصیل دبیرستان بیش از چهار تا پنج هزار دلار در سال نیست و این نیروی اقتصادی نشان‌دهنده ظرفیت او برای تولید یا مبادله ارزشهاست. اما نیروی اقتصادی او به همین ظرفیت سازندگی محدود نمی‌شود؛ زیرا، این دانش آموز، بعنوان یک بزهکار یا اخاذ می‌تواند صدها برابر این مقدار ارزش را نابود کند. قدرت ویرانگری نیرویی است که یک جنایتکار، یک راهزن یا یک شورشی می‌تواند به کار گیرد. گذشته از انگیزه اخاذ یا باج‌گیری یا شورشی، آنچه او به کار می‌گیرد، نیروی ویرانگر یعنی قدرت نابود کردن ارزشهای کاربردی یا ارزشهای مبادله است. حال باید پرسید: اینکه هر فرد، هر گروه اجتماعی، یا هر ملت تا چه اندازه می‌تواند ارزشها را نابود کند، آیا به اقتصاد سیاسی مربوط می‌شود؟ پاسخ اقتصاددانان نئو کلاسیک که امروزه در اندیشه‌های اقتصادی نقش مسلط دارند، به این پرسش منفی است. اقتصاددانان نئو کلاسیک، بی‌تعادلی‌ها،

برخوردها و کشمکش‌های اجتماعی را مردود می‌دانند و بر این باورند که گونه‌های هماهنگی پایدار میان عاملان فردی اقتصاد در اقتصاد بازار وجود دارد. بنابراین آنان انقلابها یا برخوردهای رادیکال را که نظام اجتماعی را زیر سؤال می‌برد، «غیرطبیعی» و غیر عقلانی می‌شمارند و آنها را اعمالی می‌دانند که از شور و هیجانهای آبی برمی‌خیزد، نه از خرد و عقل. به این سبب و از آنجا که بنا به تعریف، اقتصاد نئو کلاسیک به مطالعه «رفتار عقلانی» می‌پردازد، از دید ویلفرد پارتو (Vilfredo Pareto) مطالعه این رفتارهای «غیر عقلانی» باید به دیگر حوزه‌های دانش بویژه جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روانشناسی و تاریخ واگذار شود. البته پارتو آگاه بود که کوششهای آدمیان در دوره متفاوت به کار می‌آید: یا صرف تولید و دگر سازی محصولات اقتصادی می‌شود. یا در راه به چنگ آوردن و تصاحب زورمدارانه محصولاتی به کار گرفته می‌شود که دیگران تولید کرده‌اند. (پارتو، ۱۹۶۶ [۱۹۰۲]) اما چون فعالیت غاصبانه یا جنگ‌اندازی (appropriative activity) در محدوده انتخاب آزاد نمی‌گنجد، از دیدگاه نئو کلاسیک، مطالعه این گونه کارها بر عهده اقتصاددانان نیست.

این حقیقتی است که در نخستین درسا در علم اقتصاد، از منحنی امکانات تولید سخن گفته می‌شود و اینکه دست‌اندر کاران اقتصاد می‌توانند بین مقدار «توب» و «کره» دست به گزینش بزنند (تخصیص منابع به تولید «توب» در شرایط اقتصاد جنگی یا تولید «کره» در شرایط صلح، مثال مورد علاقه پل سامونلسون برای توضیح تخصیص بهینه منابع است که در درسامه مشهورش به نام علم اقتصاد در سال ۱۹۴۸ مطرح شده است)، اما نکته درخور توجه این است که در درسامه‌ها هرگز به بررسی این پرسش پرداخته نمی‌شود که چگونه می‌توان «توبها» را به شیوه‌ای ویرانگر برای دستیابی به منابع کشورها و دولت‌های همسایه به کار گرفت و بدین سان منحنی امکانات تولید کل جامعه را جابه‌جا کرد.

من رویکرد متفاوتی برای تبیین کارویژه اقتصاد

اقتصاد سیاسی

قدرت انهدامی

دکتر مهرداد وهابی

استاد اقتصاد در دانشگاه بارس ۸

سیاسی پیشنهاد می‌کنم. به باور من، در حوزه این دانش، نیروی سازنده (مولد) و ویرانگر (تخریبی) انسانها، در کنار هم باید بررسی شود. این، مستلزم آن است که اقتصاددانان عرصه تازه‌ای برای مطالعه نیروی ویرانگر بگشایند. البته، این عرصه نباید تنها دربرگیرنده آن دسته از مطالعات تخصصی و جداگانه باشد که اکنون درباره صنعت نظامی، بزهکاریها یا اقتصاد جنگی صورت می‌گیرد؛ بلکه باید نیروی ویرانگر آدمیان را با همه شکلهای گوناگون و متفاوت آن، بازشناسد. گذشته از آن، تنها گردآوری پژوهشهای جداگانه و پراکنده کنونی، ما را به فهم عمومی ویرانگری رهنمون نخواهد شد زیرا این پژوهشها بیشتر بر مفروضات جاافتاده در دانش اقتصاد یعنی بهینه‌سازی (maximizing hypothesis) و رفتار عقلانی (rational behaviour) و نیز شیوه رایج آن یعنی برآورد سود و زیان فردی (individual cost/benefit analysis) استوار است که برای تحلیل نیروی ویرانگر، مناسب نیست. پیش از پرداختن به این نکات مهم، لازم است مفهوم نیروی ویرانگر را در چارچوب یک گفتمان اقتصادی روشن سازم.

۲- تعریف نیروی ویرانگر

برای شناخت نیروی ویرانگر لازم است تفاوت ویرانگری همچون بخشی جدانشدنی از ایجاد (یا آنچه هگل آنرا نفی ویژه، محدود یا معین specific, limited or definite negation می‌خواند) و ویرانگری بعنوان برابر نهاد ایجاد (یا آنچه هگل آنرا نفی مجرد یا محض abstract negation می‌نامد) را دریابیم. (هگل ۱۹۷۷ [۱۸۰۷]، صص ۳۶۰، ۳۵۹، ۶۸، ۵۶۷)

۲-۱- ویرانگری همچون بخشی جدانشدنی از ایجاد

به يك معنی، ویرانگری می‌تواند همان «ایجاد» باشد؛ زیرا، تولید دربرگیرنده کاری است که بولدینگ (Boulding، ۱۹۸۹، صص ۲۳۹) آنرا «دگربرداری انهدامی» (destructive transformation) می‌نامد؛ چنانکه وقتی گندم را

آرد می‌کنیم، آرد را خمیر می‌کنیم و می‌پزیم تا نان به‌دست آوریم، در هر مورد چیزی را منهدم می‌کنیم تا دیگری ایجاد کنیم. ساختن صندلی در گرو استفاده یا مصرف چوب و بنا بر این منهدم کردن درخت است و با انهدام چوب با شکل و شیوه معین می‌توان صندلی ساخت. مصرف نهایی را نیز می‌توان شکلی معین از انهدام دانست. انهدام يك محصول، با مصرف آن، روی دیگر ایجاد یا تولید سودمندی (utility) است و با این تعبیر، ویرانگری بخشی از ایجاد دانسته می‌شود.

به همین سان، کار ابداعی و اختراعی را می‌توان انهدام مولد (creative destruction) دانست؛ چنانکه شومپتر روند توسعه سرمایه‌داری را تعریف می‌کند (شومپتر، ۱۹۵۱، فصل هفتم). این گونه انهدام نتیجه مستقیم اختراع و ابداع است؛ یعنی، با عرضه شدن محصولات نو، روشهای تازه تولید و گونه‌های تازه سازماندهی، محصولات کهنه و روشهای قدیمی و منسوخ صنعتی و تولیدی از میان می‌رود.

روند آموختن نیز گونه‌ای خود-ویرانگری (self-destruction) است؛ بدین معنی که این روند ناظر بر بازسازی چارچوب معرفتی و بازیگری در داده‌ها و تصویرهای ذهنی است که سبب جایگزینی یا حذف پیشداوریهای کهن می‌شود. دانش را می‌توان گونه‌ای از انهدام دانست؛ زیرا دانش چیزی جز فرایند دائم از میان بردن برخی از مفاهیم، باورها و پارادایمها نیست. نفی شناخت کهن را می‌توان انهدام فکری دانست که مانند انهدام مادی می‌تواند به پدید آوردن چیزی نو که در اینجا به معنی شناختی تازه است، بینجامد.

انباشت سرمایه به معنی تراکم و تمرکز شکلهای گوناگون سرمایه (سرمایه صنعتی، مالی، تجاری و...) است که خرده مالکان و سرمایه‌های کوچک را نابود می‌کند. حقوق مالکیت تنها به «داشتن چیزهایی برای خود» محدود نمی‌شود، زیرا با توسعه سرمایه‌داری، این حقوق چیزهایی را از دیگران می‌گیرد (رجوع کنید به بنیادگذار مکتب نهادگرایی آمریکا، جان کامنز (John Commons) [۱۹۹۵] ۱۹۲۴، صص ۵۴، ۵۳) از این رو، روند

● موضوع اصلی
اقتصاد سیاسی نیروی
سازنده یا نیروی مولد
(creative power)
انسانهاست. اما درباره
نیروی ویرانگر انسانها چه
باید گفت؟ این مسئله کمتر
از مسئله اصلی و سنتی
اقتصاد سیاسی اهمیت
ندارد زیرا نابود کردن از
ساختن و پدید آوردن بسی
آسانتر است. در واقع
نیروی ما برای ویران کردن
چند صد یا هزار بار بیش از
آن است که می‌توانیم ایجاد
کنیم.

بازمی گرداند. دنباله این نوشتار بر این مفهوم ویژه از ویرانگری و نیروی ویرانگر متمرکز خواهد بود، نه بر ویرانگری بعنوان بخشی جدانشدنی از ایجاد.

قدرت ویرانگر را می توان چنین تعریف کرد: قدرت ویرانگر، قدرت تهدید است که می تواند به نابودی ارزشهای استفاده یا مبادله، یا حتی نابودی انسانها و طبیعت بینجامد. البته این تعریفی ایزاری از قدرت ویرانگر، بی توجه به معیارهای ارزشی است. من يك كار ویرانگرانه را بی چون چرا «بد» یا شیطانی نمی پندارم؛ به همان گونه که يك كار ایجادي، بی کم و کاست «خوب» نیست. به سخن دیگر، فرق گذاری من بین ویرانگری و سازندگی، و نیز ارزش ویرانگر و ارزش سازنده بر پایه معیارهای اخلاقی نیست. البته این به معنی نادیده گرفتن جوانب اخلاقی یا مشروعیت توسل به نیروی ویرانگر یا سازنده نیست و تنها بر آن دلالت دارد که در این تعریف، ارزش تنها ویژگی ایزاری دارد و متضمن ارزش قضایوتی نیست.

از سوی دیگر، ویرانگری تنها ناظر به کارها و پدیده های خشونت آمیز، مانند انقلاب، جنگ، تروریسم، گروگانگیری یا کارهای جنایتکارانه نیست، بلکه دربرگیرنده برخی فعالیت های غیر خشونت آمیز مانند اعتصابها، تظاهرات یا حذف و تحریم نیز هست. در میان گونه های غیر خشونت آمیز ویرانگری، محروم کردن (exclusion) نقشی کلیدی دارد. محروم کردن، مکانیزم نیرومندی است که با آن يك نهاد مسلط (آکادمیک، مذهبی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) یا يك گروه اجتماعی (يك کاست، يك ملت) می تواند نیروی ویرانگر خود را در برابر مخالفانش به کار گیرد. ویرانگری می تواند فیزیکی، اخلاقی یا معنوی باشد. ویرانگری اخلاقی بیشتر از راه تهدید اخلاقی انجام می گیرد ولی راههای دیگری هم برای کاربرد اینگونه قدرت وجود دارد. برای نمونه، پراکندن شایعات بی پایه يك تهدید اخلاقی نیست، اما با آن می توان کسانی را بی آبرو و رسوا کرد و آنان را از عمل اجتماعی یا از وابستگی به گروه های اجتماعی محروم ساخت؛ حتی به لحاظ معنوی می توان آنان را ترور کرد. اگر در

انباشت سرمایه به ورشکستگی یا نابودی برخی شرکتها و پیدایش شرکتهای جدید، از بین رفتن برخی مشاغل و ایجاد مشاغل تازه و نیز ادغام و تصاحب سرمایه در بازارهای مالی می انجامد که این دگرگونیها نیز پیامدهای مستقیم از حیث ایجاد و انهدام ارزش دارد. رقابت به مثابه مکانیزم انتخاب طبیعی سرمایه داری، خاستگاه نیروهای لازم برای از میان برداشتن عواملی است که از توسعه سرمایه داری پیشگیری می کنند. محدودیتهای بودجه ای، پولی و مالی انضباط اقتصادی پدید می آورد و رقابت از راه آنها اثر کامل خود را بعنوان مکانیزم انتخاب بهترین ها، می گذارد. در همه این موارد، نابود کردن بخشی جدانشدنی از روند ایجاد است. اضافه مصرف و اضافه تولید را می توان جزئی از بحران اقتصادی دانست. کارل مارکس به روشنی از «نابودی سرمایه» در سایه بحرانها سخن می گوید (مارکس، بخش دوم، ۱۹۷۸، [۶۳-۱۸۶۱]، صص ۹۶-۴۹۵) و دو معنای متفاوت نابودی سرمایه در دوره بحرانها را از هم جدا می کند؛ یکی، نابودی سرمایه واقعی (ارزش استفاده و ارزش مبادله) و دیگری، نابودی سرمایه به معنی استهلاک ارزشهای مبادله. نابودی سرمایه در سایه بحرانها، مرحله ای ضرور از روند تولید دوباره سرمایه است. بدین سان، نابودی ارزشها بخشی جدانشدنی از روند ایجاد ارزشهاست. با این حال ویرانگری بحرانها، «خود به خود» یا «غیر ارادی» است، نه برآیند تصمیمات استراتژیک افراد یا گروه های اجتماعی.

۲-۲ ویرانگری همچون برابری نهاد ایجاد

برای جدا کردن ویرانگری از ایجاد، باید بر مفهوم ویرانگری محض (abstract destruction) که تنها، مرحله ای در روند ایجاد نیست، بلکه لحظه ای در خود را تشکیل می دهد، متمرکز شویم. ویرانگری محض، ویرانگری با هدف ویرانگری است؛ همان چیزی که بولدینگ آنرا «وجه تار يك نیروی ویرانگر» می نامد و به زمانهای بسیار دور، به داستان هایبیل و قایل باز می گردد. (بولدینگ، ۱۹۸۹، ص ۲۲) این نکته ما را دوباره به قدرت تهدید که متفاوت از قدرت ایجاد است،

● در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، سازندگی يك دانش آموز عادی فارغ التحصیل دبیرستان بیش از چهار تا پنج هزار دلار در سال نیست و این نیروی اقتصادی نشان دهنده ظرفیت او برای تولید یا مبادله ارزشهاست. اما نیروی اقتصادی او به همین ظرفیت سازندگی محدود نمی شود؛ زیرا، این دانش آموز، بعنوان يك بزهکار یا اخاذ می تواند صدها برابر این مقدار ارزش را نابود کند.

کنفدراسیونی سست از متحدانی که به طبقات گوناگون تقسیم شده‌اند. (مان، ۱۹۸۶، ص ۱۴) به کار گرفته شدن نیروی ویرانگر تنها نشانه‌ای از يك بحران یا نبود تعادل نیست، بلکه آن را باید یکی از ابعاد همیشگی عمل اجتماعی دانست.

۳- دو کارکرد متفاوت نیروی ویرانگر

نیروی ویرانگر دو کارکرد متفاوت دارد: کارکرد تصاحبی (appropriative function) و کارکرد در زمینه تولید مقررات (rule-producing function). اگر چه این دو کارکرد جدایی ناپذیرند، برای روشن شدن موضوع از دید تئوریک، به بررسی جداگانه آنها می‌پردازیم. برای نمونه، جنگ ایالات متحده با عراق با هدفهایی از جمله غارت نفت عراق و کنترل اقتصاد آن کشور به راه انداخته شد. به این معنی، جنگ بعنوان یکی از گونه‌های نیروی ویرانگر، کارکرد تصاحبی دارد؛ اما این جنگ استعماری نقش مقررات‌زایی هم دارد زیرا ایالات متحده با این جنگ می‌کوشد حاکمیت خود بر عراق و هژمونی خود در خاورمیانه را بگستراند و ممکن است با همکاری اسرائیل نقشه جغرافیایی تازه‌ای برای منطقه ترسیم کند. دیگر گونه‌های نیروی ویرانگر نیز این دو کارکرد متفاوت را دارند.

يك انقلاب با هدف دگرگون ساختن مقررات و قوانین رخ می‌دهد، اما از آنجا که بیشتر به تغییر مناسبات مالکیت می‌انجامد، جنبه تصاحبی نیز دارد. در اعتصابها، کارکرد تصاحبی روشن و سراسر است، زیرا هدف بیشتر اعتصابها افزایش دستمزد، کاهش ساعت‌های کار و مانند آن است؛ اما اعتصابها در چگونگی اداره يك بنگاه نیز مؤثر است. برای سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، اعتصاب کردن ابزاری نیرومند است که به آنها امکان می‌دهد با کارفرمایان درباره مشارکت کارگران در مدیریت گفتگو کنند. حتی حق اعتصاب يك مسئله مهم سیاسی است، با کارکرد مقررات‌زایی.

کارهای جنایی نیز گونه دیگری از ویرانگری است، با هر دو نوع کارکرد که نقش غارتگرانه یا

شایعه‌سازی، تخریب حیثیت و آبروی يك فرد مبتنی بر دروغ‌پراکنی است، در شانتاژ و حق سکوت خواهی، فاش نکردن حقیقت منبع قدرت به‌شمار می‌آید.

جعل و تحریف واقعیت‌های تاریخی گونه دیگری از ویرانگری است که می‌تواند حافظه یا هویت فردی و جمعی را نابود کند. این گونه رفتار فراتر از ناهمخوانی اطلاعاتی (asymmetrical information)^۲ است که از دهه ۷۰ میلادی تاکنون شاه بیت ادبیات اقتصادی شده است. این شیوه ویرانگری را يك گروه مسلط می‌تواند برای تحمیل «حقیقت» خود به هر وسیله و از هر راه، از جمله از راه تحریف واقعیتها، جعل تاریخی و آسیب زدن به منزلت اجتماعی غیر معتقدان، به کار گیرد. چنان که ناپلئون به درستی گفته است، «تاریخ افسانه‌ای بیش نیست که در مورد آن توافقی صورت گرفته است».

افزون بر این، ویرانگری می‌تواند فردی یا جمعی باشد. هنگامی که يك کودک شیون و زاری می‌کند، چیزها را می‌شکنند و قیل و قال راه می‌اندازد تا خواست خود را به پدر و مادر و خانواده‌اش تحمیل کند، قدرت ویرانگری فردی خود را به کار می‌گیرد؛ اما قدرت يك گروه در تحریم این یا آن عضو، قدرت ویرانگری جمعی است.

کارکرد نیروی ویرانگر تنها در حذف یا تحریم خلاصه نمی‌شود، بلکه این قدرت می‌تواند نقشی بزرگ در جذب و ادغام اجتماعی بازی کند. اهمیت این قدرت در ادغام اجتماعی را می‌توان با دقیق شدن در ریشه واژه society به معنای جامعه دریافت، که از دید تاریخی همچون ائتلافی نظامی بوده است. این واژه از واژه لاتین societas گرفته شده و جمع socius به معنای «متحد غیر رومی» بوده است، یعنی گروهی غیر رومی که از رومی‌ها در جنگ پشتیبانی می‌کردند و به دنبال آنها رهسپار کارزار می‌شدند. این واژه در زبانهای هند و اروپایی نیز وجود دارد و برگرفته از ریشه Skew به معنای «همقطار و شریک» است. چنانکه مورخ برجسته، مایکل مان (Michael Mann)، گفته است این واژه بیانگر اتحادی ناهمگون است، یعنی جامعه به مثابه

● ویرانگری می‌تواند فیزیکی، اخلاقی یا معنوی باشد. ویرانگری اخلاقی بیشتر از راه تهدید اخلاقی انجام می‌گیرد ولی راههای دیگری هم برای کاربرد اینگونه قدرت وجود دارد. برای نمونه، پراکندن شایعات بی پایه يك تهدید اخلاقی نیست، اما با آن می‌توان کسانی را بی‌آبرو و رسوا کرد و آنان را از عمل اجتماعی یا از وابستگی به گروه‌های اجتماعی محروم ساخت؛ حتی به لحاظ معنوی می‌توان آنان را ترور کرد.

● **جمل و تحریف**
واقعیت‌های تاریخی گونه
دیگری از ویرانگری
است که می‌تواند حافظه
یا هویت فردی و جمعی را
نابود کند.

کارکرد تصاحبی آن برای همه روشن است؛ اما پیامدهای پایدارتر آن همانا ایجاد بی‌ثباتی، اختلال در اجرای مقررات، بی‌نظمی، هرج و مرج و ناامنی است یا اینکه گاه چون مافیاء، قانون و مقررات و نظم و انضباط غیررسمی و مورد نظر خود را پیاده می‌کند که در این زمینه مورخ انگلیسی، اریک هابسبام (Eric Hobsbawm) پژوهشی گسترده دارد. (رجوع کنید به هابسبام، ۱۹۶۳ [۱۹۵۹])

۳-۱. کارکرد تصاحبی نیروی ویرانگر

تفاوت این دو کارکرد نیروی ویرانگر، تفاوتی بنیادی است. نیروی ویرانگر با کارکرد تصاحبی اش، یک ابزار است، حال آنکه با کارکرد مقررات زایی، به خودی خود یک هدف است. در وجه نخست، نیروی ویرانگر می‌تواند ابزاری برای تخصیص دوباره منابع باشد و آن را می‌توان «رانت‌خواهی» (rent - seeking)، غارتگری (predation)، جنگ‌اندازی و تصاحب (appropriation) نامید. می‌توان در یک مدل تعادل عمومی با حضور عاملان دارای قدرت پیش‌بینی عقلانی (rational expectations) آن را چنین توصیف کرد که این عاملان در گزینش میان کارهای ویرانگر یا سازنده، با توجه سود یا زیان خود تصمیم می‌گیرند که انرژی خود را صرف تولید و مبادله ثروت کنند یا آنکه ثروت تولید شده به دست دیگران را با ویرانگری به چنگ آورند. در صورت مفروض داشتن جهانی کامل و برخوردار از عاملان بسیار آگاه و بصیر، چنانچه تحوّل پیش‌بینی نشده رخ ندهد و سبب سرگردانی شدید نشود، با برآورد ریاضی می‌توان نشان داد که کارکرد تصاحبی نیروی ویرانگر می‌تواند بی‌دست یازیدن به هر گونه ویرانگری واقعی یا خشونت انجام شود. به سخن دیگر، در چنین شرایطی، تهدید به ویرانگری کافی خواهد بود تا عاملان بصیر و برخوردار از خرد متعارف، بی‌توسّل به ویرانگری واقعی، بخشی از ثروتی را که برای پایان دادن به تهدید «رانت‌خواه» (rent - seeker) و «غارتگر» (predator) لازم است به‌وی بی‌بردارند و بدین‌سان شکار و شکارچی، رانت‌خواه و رانت‌ده، غارتگر و غارت‌شده به تعادلی عقلانی دست یابند، بی‌آنکه کاربرد خشونت

لازم باشد. آنان نه تنها دشمن بلکه شریک یکدیگرند و رفتارشان را می‌توان بر پایه تئوری بازی‌ها (game theory)، بویژه بازی‌هایی که حاصلشان نه صفر (یعنی با یک بازنده و یک برنده)، بلکه متغیّر (برای مثال بر دهر دو طرف، یا باخت هر دو طرف) است، تشریح کرد. (نگاه کنید به گروسمن و کیم، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۵) یکی از مصداق‌های این تئوری «برخورد عقلانی» (rational conflict)، گفتگوهای قدرتهای بزرگ بر سر جنگ‌افزارهای هسته‌ای است که در آن، تهدیدها بی‌آنکه جامه عمل ببوشند، ابزار چانه‌زنی و گرفتن امتیاز پشت میز مذاکره است. همه شاخه‌های گوناگون تئوری اقتصاد نئو کلاسیک، مانند تئوری برخورد عقلانی (rational conflict theory)، مدل‌های تعادل عمومی خشونت (general equilibrium models of violence)، مدل‌های بی‌ثباتی سیاسی-اجتماعی (socio-political instability models) در اقتصاد سیاسی نو (New Political Economy) به چنین نتیجه‌ای می‌رسد. اگر در یک مدل تعادل عمومی مربوط به فعالیت‌های سازنده (تولید ثروت)، پول بعنوان ابزار گردش کالا، خنثی است، در یک مدل تعادل عمومی مربوط به کارهای ویرانگر نیز قدرت انهدامی که همانا ابزار تصاحب ثروت است خنثی خواهد بود. در هر دو مورد، به پول و نیروی ویرانگر همچون ابزار دستیابی به هدفی معین نگرسته می‌شود.

در تئوری نئو کلاسیک، خنثی بودن پول به نقش پول بعنوان ابزار گردش کالاها، یا پول حکمی (fiat money) مربوط می‌شود. به همین‌سان، خنثی بودن خشونت نیز به نقش نیروی ویرانگر بعنوان ابزار به دست آوردن ثروت مربوط است. در هر دو مورد، پول و خشونت در نقطه تعادل محو می‌شوند و عاملان نیز اشخاصی ذینفع و حسابگر به‌شمار می‌آیند که از عقلانیت عالی برخوردارند و رفتارشان مبتنی بر بهینه‌سازی (maximizing behaviour) است.

۳-۲. کارکرد نیروی ویرانگر در زمینه مقررات زایی
 کارکرد نیروی ویرانگر بعنوان مولد مقررات،

به کار کرد پول بعنوان ابزار ذخیره‌سازی ثروت شباهت دارد. پول، با این کار کرد، به خاطر خودش یعنی به خاطر نقدینگی مورد تقاضاست و می‌تواند خود به خود يك هدف دانسته شود. چه چیزی تعیین‌کننده ترجیح نقدینگی (liquidity preference) نزد مردمان است؟ گرایش ما به داشتن پول برای انباشت ثروت، معیاری است که درجه بی‌اعتمادی ما به برآوردها و پیمانهای مادر آینده را نشان می‌دهد. داشتن پول واقعی این نگرانی را از میان می‌برد، و نیز مقدار پاداشی که می‌خواهیم تا پول را از خود جدا کنیم، معیاری برای سنجش درجه نگرانی ماست. (کینز، ۱۹۳۷، ص ۲۱۶).

باور نداشتن به داوریهی مرسوم و قراردادی که محصول برخورد پیش‌بینی‌های عاملان گوناگون در اقتصاد درباره آینده بازار و بی‌اعتمادی آنان به محاسبات خودشان است، از عوامل مؤثر در ترجیح نقدینگی به‌شمار می‌آید. پول، به هنگام سرگردانی انسانها می‌تواند اثری بیمه‌ای داشته باشد، زیرا ارزشی اجتماعی یا عمومی دارد. از این رو، ترجیح نقدینگی چیزی نیست که به تصمیمات و گرایشهای افراد بستگی داشته باشد، بلکه آن را باید بر آیند داوریهی مرسوم و قراردادی دانست که خود حاصل روندی اجتماعی است. در این روند، باور غالب در میان تصمیم‌گیرندگان اصلی در بازارهای مالی، هنجار اجتماعی را تعیین می‌کند.

نیروی ویرانگر با کار کردش بعنوان مولد مقررات، به خاطر خودش مورد تقاضاست، زیرا پدید آورنده بنیاد قانون یا نظم قانونی است. نیروی ویرانگر، بعنوان اِیسین ابزار حفظ يك نظم دلخواه می‌تواند نگرانی از به هم خوردن آن نظم به دست دیگران را کاهش دهد یا بر طرف سازد. کار کرد تصاحبی نیروی ویرانگر را می‌توان از دیدگاه فردی ارزیابی کرد، اما کار کرد آن بعنوان مولد مقررات، تنها در يك چارچوب اجتماعی قابل تبیین است. این سخن مشهور کینز که «در درازمدت، همه ما مرده‌ایم»، باز تاب جنبه‌ای مهم از شیوه استدلال اقتصادی است. هر کس در زندگی، بیش از هر چیز تحت تأثیر منافع اقتصادی است؛ منافی که در

طول حیاتش از آن بهره می‌گیرد. افراد در برخورد با منافع اقتصادی کوتاه‌مدتشان به‌مشابه انواع (species) یا خاندانها (dynasties) عمل نمی‌کنند، اما این حقیقتی است که در جنگ و نیز در کارهای انقلابی «فردیت نخستین چیزی است که از میان می‌رود.» (فانون، ۱۹۶۸، ص ۴۷) در این موارد می‌توان گونه‌های تداوم و همبستگی گروهی را دید. این گونه همبستگی (هرچند کوتاه‌مدت) بسی نیرومندتر از دیگر وابستگیهای خصوصی یا دوستی‌های شخصی است. بدین سان، خودآگاهی فردی به آگاهی جمعی تبدیل می‌شود و نامیرایی (immortality) انواع (species) جای اصلی را در تجربه جمعی می‌یابد. اما فقط در جنگها و انقلابها یا دیگر رخدادهای خشونت‌آمیز مرگ آور نیست که می‌توان این گونه رفتارها را دید؛ زیرا، کمابیش در همه اعتراض‌هایی که نظم اجتماعی را به گونه‌ای زیر سؤال می‌برد، افراد از نقش خود بعنوان جزئی از يك کل، يك نوع، یا يك عضو از يك خاندان آگاه می‌شوند.

از دیدگاهی گسترده‌تر می‌توان گفت: اگر منطق اقتصادی با این سخن زبده کینز همخوان است که «در درازمدت، همه ما مرده‌ایم»، منطق ویرانگری به این شعار متضاد رهنمون می‌شود: «در درازمدت، همه ما زنده‌ایم»؛ یعنی، افق زمانی منطق اقتصادی با افق زمانی منطق ویرانگری متفاوت است.

ویرانگری در کار کرد تصاحبی‌اش، پیرو منطق اقتصادی یا خصوصی است، در حالی که در کار کردش بعنوان مولد مقررات از منطق گروه‌های (یا طبقات) اجتماعی یا از منطق عمومی پیروی می‌کند. از این رو، می‌توان دریافت که چرا کار کرد تصاحبی نیروی ویرانگر با چارچوب فردگرایانه اقتصاد نئو کلاسیک همخوانی دارد، حال آنکه کار کرد این نیرو بعنوان مولد مقررات با این نگرش در تعارض است.

نتیجه‌گیری

آمیزه‌ای از دو کار کرد نیروی ویرانگر در اقتصاد سیاسی، عرصه تازه‌ای است که اقتصاددانان

● آمیزه‌ای از دو کار کرد نیروی ویرانگر در اقتصاد سیاسی، عرصه تازه‌ای است که اقتصاددانان را به اندیشه کردن درباره گسترش قلمروهای سنتی علم اقتصاد، بعنوان دانشی که تنها ناظر به قدرت ایجاد انسانها است فرا می‌خواند.

منتشر کرده است. رجوع کنید به:

Vahabi, Mehrdad, **The political Economy of Destructive Power**, Cheltenham UK, Northampton, MA, USA, Edward Elgar, 2004

۲. ناهمخوانی اطلاعاتی (asymmetrical information)

ناظر به وضعی است که در آن، میان عوامل اقتصادی تفاوت اطلاعاتی وجود داشته باشد. برندگان جایزه نوبل سال ۲۰۰۲، اکرلوف (Akerlof)، اسپنس (Spence) و استیگلیتز (Stiglitz) درباره ناهمخوانی اطلاعاتی به تحقیق پرداخته‌اند و از دهه هفتاد به این سو، اندیشه اقتصادی سخت تحت تأثیر مطالعات آنان بوده است.

۳. امپریالیسم اقتصادی (economic imperialism)

نگرشی است که بویژه از سوی مکتب شیکاگو و «گزینه عمومی» (Public Choice) ترویج می‌شود. از این دیدگاه، مفروضات اصلی علم اقتصاد درباره رفتار انسان، بویژه فرضیه رفتار عقلانی (rationality postulate) و بهینه‌سازی سود شخصی (maximizing behavior) که عناصر اصلی انسان اقتصادی (Homo economicus) را تشکیل می‌دهند، در دیگر علوم اجتماعی نیز باید به کار گرفته شود. بدین سان، در سیاست باید از «بازار سیاسی» یعنی انتخابات و عرضه و تقاضای رأی و غیره سخن گفت. منکورالسون (Mancur Olson)، جیمز بوکانان (Gordon Buchanan)، گوردون تولاک (Gordon Tullock) و گاری بکر (Gary Becker) از جمله مدافعان جدی امپریالیسم اقتصادی هستند.

منابع

Boulding, K.E., 1989, **Three faces of power**, Newbury Park, London, New Delhi, Sage Publications.

- Commons, J.R., [1924] 1995, **Legal Foundations of Capitalism**, New Brunswick and London, Transaction Publishers.

- Fanon, F., 1968, **The Wretched of the Earth**, New York, Grove Press edition.

- Grossman H., and Kim M., 1995, "Swords or Plowshares? A Theory of the Security of Claims to Property", **Journal of Political Economy**, vol. 103, pp. 1275-88.

- Grossman, H., and Kim M., 1996, "Predation and Production", in Garfinkel M. and Skaperdas (eds.), **The Political Economy of Conflict and Appropriation**, Cambridge University Press, Cambridge.

را به اندیشه کردن درباره گسترش قلمروهای سنتی علم اقتصاد، بعنوان دانشی که تنها ناظر به قدرت ایجاد انسانهاست فرامی‌خواند. هدف من، نزدیک کردن مسئله حاکمیت (sovereignty) به مسئله مالکیت است که گمان می‌رود بیشتر با نگاه اقتصادی آدام اسمیت (۱۷۷۶) همخوانی دارد زیرا وی موضوع اصلی اقتصاد سیاسی را چنین تعریف کرده است: «هدف اصلی اقتصاد سیاسی در هر کشور، همانا افزایش ثروت و قدرت آن کشور است.» در انجام این مهم باید تأکید کنم که نیات من دست کم به دو دلیل از هر گونه امپریالیسم اقتصادی^۲ دور است:

نخست آنکه کاریست مفروضات رایج در تحلیلهای اقتصادی مانند عقلانیت و بهینه‌سازی را برای منظور خود مناسب نمی‌یابم.

دوم آنکه، منظور کردن نیروی ویرانگر در تحلیل اقتصادی در گرو آن است که علم اقتصاد هر چه بیشتر به دیگر علوم اجتماعی (فلسفه، سیاست، روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم نظامی و...) نزدیک شود. با این حال، بر این گمانم که در تحلیل ارزش نیروی ویرانگر اقتصاددانان چیزهایی برای گفتن دارند، زیرا بیش از سه سده است که به این موضوع پرداخته‌اند. بعنوان یکی از طلاب علوم اجتماعی، تلاش من در جای دیگری (رجوع کنید به وهایی، ۲۰۰۴) عبارت بوده است از بهره‌گیری از همه علوم دیگری که می‌توانند به گونه‌ای به پیشرفت اقتصاد سیاسی نیروی ویرانگر یاری رسانند. این تلاش در چارچوبی می‌گنجد که در آن اقتصاد سیاسی گفتمانی درباره نیروی دوگانه سازنده و ویرانگر آدمیان پنداشته می‌شود.

توضیحات

* نیروی ویرانگر در همه جا معادل destructive Power به کار رفته است.

۱. این مقاله ترجمه مقاله‌ای است از نگارنده با این عنوان: Vahabi, Mehrdad, "The political Economy of Destructive Power", **Post - Autistic Economics Review**, No 29, 6 December 2004.

این مقاله بازتاب اندیشه و فلسفه اصلی در کتابی از این نگارنده است که انتشارات ادوارد الگار در سپتامبر ۲۰۰۴

● منظور کردن نیروی ویرانگر در تحلیل اقتصادی در گرو آن است که علم اقتصاد هر چه بیشتر به دیگر علوم اجتماعی (فلسفه، سیاست، روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم نظامی و...) نزدیک شود.

- Marx, K. [1861-63] 1978, **Theories of Surplus-value**, 3 parts, Moscow, Progress Publishers.
- Pareto, Vilfredo, [1902] 1966, "Les Systèmes d'Economie Politique", in Finer S.E. (ed.), **Vilfredo Pareto Sociological Writings**, New York, Praeger.
- Say, J.B., [1821] 1964, **A Treatise on Political Economy or the Production, Distribution and Consumption of Wealth**, New York, Claxton, Remsen & Haffelfinger.
- Schumpeter, J.A., 1951, **Capitalism, Socialism, and Democracy**, London, George Allen and Unwin Ltd.
- Smith, Adam, [1776] 1961, **An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations**, London, Methuen.
- Vahabi, M., 2004, **The Political Economy of Destructive Power**, Cheltenham, UK; Northampton, MA, USA, Edward Elgar.
- Hegel, G.W.F., [1807] 1977, **phenomenology of Spirit**, translated by A.V Miller with Analysis of the Text and Forward by J.N. Findlay, F.B.A., F.A.A.A.S., Oxford, Clarendon Press.
- Hirschman, A.O., 1970, **Exit, Voice, and Loyalty**, Cambridge Mass., Cambridge University Press.
- Keynes, J.M., 1937, "The General Theory of Employment", **The Quarterly Journal of Economics**, February, pp. 209-223.
- Hobsbawm Eric, [1959] 1963, **Primitive Rebels, Studies in Archaic Forms of Social Movement in the 19th and 20th Centuries**, Manchester, The University of Manchester Press.
- Mann, M., 1986, **The Sources of Social Power**, vol. 1, **A history of power from the beginning to A.D. 1760**, Cambridge, Cambridge University Press.

